

فرار از ولایت فقیه، بازگشت به آغوش ولایت سلطانی

آرمان ایرانی (دانش‌آموخته زبان‌های باستانی)

دید جامعه یا جوانان امروز ایران غالباً بر ضد اسلام است. دست کم با اسلام حکومتی و حوزوی زاویه دارند. خوب، این امر را می‌شود خوب فهمید. چهل سال است که جمهوری اسلامی به نام الله جنایت کرده است و به بیانی دیگر الله مجوز داده و همکاران او با تأسیس حکومت دینی و خشنود کردن او مشغول همه جور جنایت هستند. یک واکنش جوانان امروزی پناه بردن به شکوه ایران باستان و یا حکومت پهلوی است که فکر می‌کنند حافظ چند هزار سال شاهنشاهی در ایران بوده است. مفهوم شکوه شاهنشاهی ایران باستان چندان واضح نیست. باستان‌گرایان چه چیزی را می‌خواهند احیا کنند؟ سعی می‌کنم تا حدی به جنبه‌هایی از واقعیت دوران باستان اشاره کنم تا روشن شود آنچه در شبکه‌های اجتماعی و برخی شبکه‌های ماهواره‌ای تبلیغ می‌شود حقایق را در مورد آن دوران باستانی می‌گوید.



این "کردیر" است، آیت الله العظمای ساسانیان. از کتیبه‌های او خون می‌چکد. فرمان به سرکوب همه دگراندیشان داده است. باستان‌گرایان اینها را بدیل فقها قرار می‌دهند؟ (عکس: کتیبه کردیر/کرتیر در نقش رجب، در ۱۳ کیلومتری شهر مرو دشت و در فاصله ۳ کیلومتری شمال تخت جمشید)

حسرت دوره پیش از انقلاب نگرش برخی از ایرانیان امروز به شدت واپس‌گراست. برای به دست آوردن نازل‌ترین سطح آزادی دست به دامان هر نیروی مخالفی می‌شوند که ژست غربی مرفه را دارد و ویتترین شبکه را تزئین می‌کند اما در عمل رفتارشان با جمهوری اسلامی فرقی نمی‌کند. چون صحنه را خوش آب و رنگ می‌چیند بیننده جذب می‌کند.

برای مردم نوستالژی دیکتاتوری پهلوی را به نمایش می‌کشند. می‌گویند ایران چقدر آباد بود و همه‌ی مردم سهمی از حکومت داشتند، آزادی و دموکراسی وجود داشت، لب دریا دختر و پسر شنا می‌کردند، همه خوش بودند و ناگهان انقلاب شد (چگونه انقلاب شد مسئله‌ی آن‌ها نیست، چون مردم در خوشی بودند و موجودات فضایی انقلاب

کردند) و جمهوری اسلامی همه‌ی زیبایی‌ها را از بین بُرد. اصلاً بحث نمی‌کنند که آن‌هایی که در انقلاب سهیم بودند اشتباه کردند و ولایت فقیه را ندیدند که فرم دیگری از ولایت است. در عوض می‌گویند آن‌ها اشتباه کردند چون شاه را انداختند و خوبی‌ها و پیشرفت‌های آن مظلوم را ندیدند!

اصرار بر این دارند که ایران سنت چند هزار ساله‌ی شاهنشاهی دارد و سلطنت یکی از ملزومات ایران و ایرانی است! با سلطنت قرار است به چه نوع آزادی و عدالت اجتماعی برسند معلوم نیست. از کسانی که هنوز ۲۸ مرداد را با این همه سند و مدرک «قیام ملی» می‌خوانند و بعد به «آیت الله کاشانی» که حافظ تداوم سلطنت بود (که اسناد این هم موجود است) فحش می‌دهند، چه توقعی می‌رود؟

بلندگوهای این شبکه‌ها فیلم‌های خصوصی خانواده‌ی سلطنت را پخش می‌کنند که اصلاً مردم در این فیلم‌ها جایی ندارند و بعد حسرت و آه می‌کشند که چه چیزهایی را از دست دادیم!

خیلی بهتر است اگر این افراد بگویند برای آینده‌ی ایران دنبال چه محتوایی هستند و آیا این محتوا در فرم سلطنت جا می‌گیرد یا خیر. دعوا بر سر نام نیست، بر سر فرم حکومت است.

این انتقاد، بر لبه‌ی تیغ راه رفتن است. اگر از حکومت پهلوی انتقاد می‌شود اصلاً و به هیچ عنوان تأیید حکومت فعلی نیست که برخی در جواب نوشته و می‌نویسند که «حالا بهتر شد!؟ الان که بدتر است!» مسئله این نیست که این حکومت در بسیاری موارد از حکومت قبلی بدتر است که حتمن همینطور است و یا این که یک حکومت بد را با بدی‌هایی که در حکومت‌های دیگر است مقایسه کنیم و بعد بگوییم، «همه همینطور بودند!»، بد، بد است در هر زمان و هر لباسی. این که همه یک کار نادرستی را انجام می‌دهند، بدی را تطهیر نمی‌کند.

حال مقایسه کنید با بخشی از صحبت‌های ولی فقیه در دیدار با یکی از جانبازان جنگ ایران-عراق در سال ۱۳۹۵:

یکی از جان‌فداهای ولی فقیه ادعا می‌کند که رهبر از دزدی‌ها و فساد اقتصادی درد و زجر می‌کشد و هر چه می‌گوید، کسی گوشش بدهکار نیست. خود آن مرد هم ناآرام است. از خامنه‌ای می‌خواهد جمله‌ای بگوید تا او آرام شود.

خامنه‌ای می‌گوید: «اصلاً ناراحت نیستم چون انقلاب به پیش می‌رود، من دارم حرکت می‌کنم، دارم حرکت را می‌بینم»، او از علاقه‌اش به «شاعر انقلاب»، «نویسنده‌ی انقلاب»، «سینه چاکان انقلاب» صحبت می‌کند. مردم با در نظر گرفتن سلیقه‌های مختلفشان وجود خارجی ندارند. هر چه هست در خدمت انقلاب است.

مقایسه کنیم با کتیبه‌ی داریوش ستون اول بند 8: «با مردی که وفادار بود به خوبی رفتار کردم، آن کسی را که بی وفا بود سخت کیفر دادم. به لطف اهور مزدا این سرزمین‌ها مطیع قانون من بودند...». فرمایش شاهانه این سنت «نامردمی» را به خوبی نشان می‌دهد. در این گونه حکومت‌ها «مردم» به معنای «طرفداران نظام» معنا می‌دهد و باقی می‌شوند «معاند».

خوب، انقلاب که رهبر مدام از آن نام می‌برد، چگونه چیزی است؟ انقلاب یعنی نظام، نظام یعنی کسانی که امتیازی نصیبشان می‌شود، که در نبود نظام آن امتیاز از کفشان می‌رود. مردم کجا هستند؟ مخالفان این سیستم کجا هستند؟ دگر اندیشان کجا هستند؟

باستان‌گرایان بی‌خبر از باستان

ما مردم هزاران سال است که غایب هستیم. این **نوکیشان آریایی** که می‌خواهند حکومت دینی را بر اندازند و حکومت سلطنتی که میراث ایران باستان را به همراه داشته باشد، هیچ چیز از ایران باستان نمی‌دانند.

این‌ها از ایران باستانی که به دنبال احیای آن در فرم سلطنت پهلوی هستند چه می‌دانند؟

این قشر در جیب‌ها و در دستان خود کمبودهایی می‌بینند و به دنبال پر کردن آن‌ها دست به دامن گذشته شده‌اند.

تأکید می‌کنم: شکوه ایران باستان که بر آن اصرار دارند، یعنی چه؟ یعنی وسعت امپراتوری؟ رفاه اجتماعی؟ دین بهی (!) زردشتی؟ اصول والای انسانی در اوستا، کتیبه‌های فارسی باستان دوران هخامنشی و یا پارسی و فارسی میانه‌ی کتیبه‌ای و یا کتب فارسی میانه‌ی ساسانی؟ نبودِ خشونت؟

اگر منظور ما وسعت امپراتوری باشد، لابد باید در درجه اول زمان داریوش را باید آوریم که قلمرو فرمان‌روایی‌اش بیشترین وسعت را داشت. اما معنای آن گسترده‌گی چیزی جز جنگ و نابودی برای هر دو طرف خصامه در جریان کشورگشایی‌ها نبوده است. چه موقع جنگ برای کسی خوشبختی و سعادت آورده است؟ چرا وقتی به جنگ‌های گذشته که در آن‌ها گویا پیروز شده‌ایم نگاه می‌کنیم، احساس غرور به ما دست می‌دهد؟ یک جای کار می‌لنگد. قضیه خیلی ساده است. وقتی ما پیروز می‌شدیم، مملکت دیگری به خاک و خون کشیده می‌شد. مگر همان کوروش هم به دنبال کشورگشایی نبود؟ کل ایران باستان را در استوانه‌ی کوروش خلاصه می‌کنند که قضیه آن هنوز روشن نیست. مگر کوروش فقط به بابل حمله کرد؟ مگر خودش در جنگ با ماساژت‌ها کشته نشد؟ مگر در شورش ایونی و دیگر جنگ‌ها سپاهیان برخی از شهرها را از سکنه خالی نکردند!

جنگ هشت ساله چیزی جز بدبختی برای ایران و عراق داشته است؟ چرا فکر کنیم جنگ‌های ایران و بابل و لیدیا و مصر چیز دیگری بوده‌اند؟ وقتی صلح در کار نباشد دیگر پیروز موقت میدان بودن چه دردی را دوا می‌کند؟ شاید برخی بگویند که تاریخ را نباید با معیار‌های امروزی قضاوت کرد و ساختار جوامع کهن این گونه بوده است. بدون وارد شدن به جزئیات و آنالیز دقیق این سخن باید گفت، منظور ما نه قضاوت صرف دوران باستان، بلکه نقد باستان‌گرایی است. مقصود ما نقد بازگشت به گذشته است. فهمیدن آنچه برای زندگی مسالمت آمیز، برای زندگی با صلح نیاز است اصلاً سخت نیست. آیا آنها را در عصر باستان می‌یابیم؟

با بررسی کتیبه‌های ایلامی/عیلامی در دوران هخامنشی به چیزی به عنوان رفاه اجتماعی بر نمی‌خوریم. جیره بندی خوراک و نوشیدنی برای کارکنان امپراتوری اسمش رفاه نیست. در سرتاسر این گل‌نشته‌ها شاه در مرکز قرار دارد. شکی نیست که شاه در سفرهای خود چند ده هزار نفر همراه داشته است که عده‌ای چادر بزرگ او و تیرهای چادر را حمل می‌کردند، عده‌ای خوراک و نوشیدنی و پوشاک، گله‌ی حیوانات و مردم عادی در کتیبه‌ها کجا هستند؟ بجز آن‌که طرفدار شاه باشند که اگر نباشند وجود نخواهند داشت.

زردشتی‌گری و یا به نوشته‌ی کتب پهلوی یعنی دین بهی یعنی دین خوب یا بهتر. از همین نام معلوم است که تبعیضی برقرار می‌کند و می‌گوید باقی دین‌ها از این دین بدتر هستند. یعنی مزدکی باید بمیرد، مانوی باید بمیرد، یعنی خوانش‌های دیگر به غیر از خوانش دولتی باید از بین برود.

همه‌ی این‌ها از اسلام انتقاد می‌کنند که دین تبعیض و خشونت است. این کاملاً درست است که اسلام به استناد خود متن قرآن مملو از خشونت، تبعیض علیه دین‌های دیگر، زنان، دگر باشان و غیره است، حرفی نیست. اما در متون پهلوی قبل از اسلام هم این چیزها وجود دارد و این افراد اصلاً نمی‌بینند. این یعنی چه؟ یعنی تبعیض اسلامی قبیح است و تبعیض سلطانی مطلوب!؟

برای این که بدون سند بحثی را مطرح نکنیم چند نمونه از کتب پهلوی ساسانی ذکر می‌کنیم:

مثلاً در متن *handarzihā ī Pēšēnīgān* «اندرز پیشینیان» چنین آمده است که:

زنان را خرد نیست. (زنان خرد ندارند) / Zanān rāy xrad nēst

یا در اندرز آذرباد مارسپندان:

راز را به زنان مگوئید.

زنی را که مطیع شوهرش نباشد نباید نگاه داشت.

اگر به حق و حقوق دختران و زنان موقع ازدواج دقت کنید متوجه می‌شوید که ملاک، دوشیزه بودن و یا ازدواج قبلی بوده است.

در جایی دیگر در کتاب دینکرد فصلی وجود دارد (کتاب پنجم دینکرد فصل چهارم. احمد تفضلی، ژاله آموزگار. انتشارات معین 1388) که درباره برتری نژاد (تخمه‌ی) ایرانیان است. آیا هنوز این حرف‌ها موضوعیت دارند؟

در فصل دیگری از این کتاب از سخت‌ترین گناهان سخن می‌رود:

دشمنی با ایزدان

فکر نکردن به ایزدان

دشمنی با خداوندگاران

از فرمان سروران کشور سرپیچی کردن

دین را خوار شمردن

ستایش نکردن دین و

همچنین در همین کتاب و کتاب‌های دیگر فارسی میانه می‌خوانیم که «سزای لواط کار (kūn-marz) مرگ است. سزای همجنس‌گرایان مرگ است.»

زن را باید در دوران دشتان (حیض) کامل دور نگاه دارند و

درباره‌ی خشونت که اگر کتبی‌های کردیر (کرتیر) را بخوانید از آن خون می‌چکد (هر کسی خوانشی از دین به غیر از آنچه خود کردیر داشته مورد غضب او بوده و کشته شده است).

هیچ کدام از این موضوعات نادیده گرفتن گذشته معنا نمی‌دهد. ما مردمی هستیم با پیشینه‌ای طولانی. ما مردمیم. مخلوطی از بسیاری اقوام. جمله‌هایی مانند: «زبان عربی زبان فارسی را نابود کرد» معنا ندارد. وقتی به طرفداران زبان پاک (!) بگوییم نیمی از زبان پهلوی دوره ساسانی هزوارش بوده است چه خواهند گفت؟ هزوارش‌ها واژه‌های آرامی بوده‌اند که در زبان پهلوی بسیار رایج بوده. آرامی از شاخه‌ی سامی است. وقتی بگوییم زبان اداری و نوشتاری در دوران هخامنشی یکی آرامی بوده است و دیگری ایلامی/عیلامی که هر دو زبانی ایرانی نیستند، چه خواهند گفت؟ وقتی بدانند که بسیاری از خطوط زبان‌های ایرانی از آرامی گرفته شده است، چه خواهند گفت؟

وقتی آن قومی که «آریایی» خوانده می‌شدند وارد فلات شدند هیچ خطی نداشتند و در غرب و جنوب با ایلامیان/عیلامیان روبرو شدند که مدت‌ها از خط استفاده می‌کردند.

لازم است به جای حرف‌های کلی و افسانه‌باف و حسرت‌آور درباره عهد باستان واقعیت‌های تاریخی را گفت. ما برای طرح‌ریزی آینده نیاز به فکر دموکراتیک داریم، نیاز به فکر داریم. گذشتگان برای ما فکر نکرده‌اند. اگر کسی در این باره شک دارد کتبی‌های «کردیر» و کتاب «دینکرد» را بخواند.